

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکالات به راه هفتم

بعد از اینکه راه هفتم را بیان کردیم و سه اشکال خودمان را ذکر کردیم نوبت می رسد به بیان چهار اشکال دیگر که بر این راه هفتم ذکر شده و البته از آنها جواب داده شده است، باید این چهار اشکال را بررسی کنیم و ببینیم آیا این جواب‌هایی که داده شده درست است یا نه؟ اشکال چهارم [1] اینست که در این راه هفتم این مسئله مطرح شده که قدرت خرید به عنوان یکی از اوصاف مثل مطرح است و پول در جهت مثلیتش دو جهت باید مدّ نظر قرار بگیرد، یکی همان نوع آن پول که مثلاً اگر تومان را تلف کرده در مقابلش تومان، و اگر دلار را تلف کرده در مقابلش دلار. و جهت دوم همین قدرت خرید است. اشکال این است که این خصوصیت قدرت خرید اگر در پول مورد نظر واقع شود باید در درهم و دینار هم شما همین حرف را بزنید، برای اینکه درهم و دینار هم وقتی ما به عرف مراجعه می‌کنیم این قدرت خرید را عرف در درهم و دینار ملاحظه می‌کند ولو درهم و دینار فرقی با پول کاغذی در این است که در پول کاغذی خود پول هیچ منفعت ذاتی ندارد، خود پول هیچ منفعت و ارزش حقیقی ندارد اما درهم و دینار، طلا و نقره، منفعت ذاتی دارد. این مستشکل می‌گوید این فرض کامل نیست، این که ما بگوئیم درهم و دینار منفعت و ارزش ذاتی دارد اما پول کاغذی ارزش ذاتی ندارد فارق نمی‌تواند باشد و عرف در درهم و دینار هم قدرت خرید را ملاحظه می‌کند، حالا که عرف ملاحظه می‌کند لازمه‌ی این راه هفتم این است که اگر شما یک دیناری را که در گذشته می‌شده با آن ده کیلو گندم بخری، الآن با این یک دینار مثلاً سه کیلو گندم بشود خرید، بگوئیم در مقابل آن یک دینار الآن باید دو دینار بپردازید، باید دیناری بدهید که بشود با آن ده کیلو گندم خرید، دیناری که با آن ده کیلو گندم بشود خرید، همان دو دینار در این زمان است، در حالی که هیچ فقیهی به این معنا ملتزم نمی‌شود، اگر کسی یک سال پیش یک دینار از کسی تلف کرده، الآن با آن یک دینار پنج کیلو گندم می‌شود خرید آن زمان ده کیلو، هیچ فقیهی نمی‌گوید که الآن باید دو دینار پرداخت شود.

جواب از اشکال چهارم [2] این است که می‌گویند «و يمكن الإجابة عنه بالفرق بينهما من ناحية أن اعتبار العرف للقوة الشرائية في النقد من صفات المثل التي تدخل في الضمان إنما يكون في النقد الاعتباري لا الحقيقي» جواب دهنده می‌فرماید این قدرت خرید که عرف در پول کاغذی به عنوان یکی از معیارهای اوصاف مثل در نظر گرفته، این بدین جهت نیست که حیثیت نقدیه و اینکه این وسیله‌ی برای تبادل هست در این جا مطرح باشد بلکه مربوط به یک حیثیت اعتباریّه مالیّه است، نقد اعتباری یعنی پول کاغذی، عنوان مال اعتباری را دارد، در قدرت خرید اعتباراً لحاظ می‌شود. این قدرت خرید در نقد و اعتباریت در پول کاغذی به تعبیری که این جواب دهنده جواب می‌دهد به عنوان یک معنای اسمی لحاظ می‌شود به خلاف طلا و نقره. در طلا و نقره این قدرت خرید به عنوان یک معنای حرفی مطرح است. در طلا و نقره آنچه که ملاک اصلش است خود جنس طلا و نقره است. ملاک اصلی این است یعنی آن معنایی که بالاستدلال در طلا و نقره لحاظ می‌شود همین طلا بودن و نقره بودنش است و قدرت خرید به عنوان یک معنای حرفی و درجه دوم و یک معنای غیر ملحوظ استقلالی است اما در پول کاغذی، عکس است؛ در پول کاغذی قدرت خرید به عنوان یک معنای اولی و اسمی مطرح است، آنچه که استقلالاً مورد نظر واقع می‌شود در پول کاغذی،

مسئله‌ی قدرت خرید است. در طلا و نقره آنچه که اولاً و بالاستقلال ملحوظ واقع می‌شود جنس طلا و جنس نقره است. لذا این سبب می‌شود که این فرق بین نقد اعتباری و نقد حقیقی را از این جهت ما بیان کرده باشیم. پس خلاصه‌ی اشکال این شد که اگر قدرت خرید را عرف لحاظ می‌کند پس چرا در نقد - یعنی در طلا و نقره - حقیقی نباید لحاظ کرد؟!

جواب این است که آنجا آنچه لحاظ می‌شود جنس طلا و نقره است. در پول، قدرت خرید به عنوان ملحوظ استقلالی و اسمی است، می‌گوئیم این پول یعنی چه؟ هزار تومان یعنی دو کیلو گندم، اما در طلا و نقره نمی‌گوئیم این طلا یعنی دو کیلو گندم، می‌گوئیم این طلا خودش طلاست، آنچه که ملحوظ اسمی و استقلالی است خود طلاست اما قدرت خرید مثل اینکه با این طلا رفت یک جنسی خرید این عنوان بالعرض را دارد و عنوان معنای حرفی را دارد. نکته: بین درهم و دینار و سایر طلا و نقره‌ها فرق وجود دارد. در سایر طلا و نقره‌ها شما نمی‌گوئید این انگشتر طلا پنج کیلو گندم، اما در دینار مشخص است در نزد عرف که این یک دینار یعنی ده کیلو گندم، اصلاً دینار یعنی طلای مسکوک، طلای مسکوک یعنی آنچه که وسیله تبادل است، آنچه که در معاملات وسیله برای مبادله قرار می‌گیرد یعنی خلاصه‌ی اشکال به این جواب این است که در درهم و دینار هم مسئله‌ی قدرت خرید ملحوظ است به لحاظ اسمی، چرا شما می‌گوئید در اینجا ملحوظ به لحاظ حرفی است، باز به یک بیان دیگر عرض کنیم ما سه چیز مجموعاً داریم، پول کاغذی داریم، درهم و دینار یعنی طلا و نقره‌ی مسکوک داریم و سوم طلا و نقره‌ی غیر مسکوک. پول کاغذی را قانون و دولت آمده مالیت، یعنی همان قدرت خرید را برایش اعتبار کرده، این طلا و نقره هم مالیت و قدرت خرید دارد یعنی همان سکه‌ای که زده شده از این جهت اعتبار پیدا کرده، منتهی علاوه‌ی بر این خودش طلا هم هست، یعنی فرق بین این و آن این است که این درهم و دینار اگر دولت از بین رفت خود طلا بودنش ارزش دارد، خود نقره بودنش ارزش دارد، اما این ملازمه ندارد، اینکه بگوئیم طلا بودن و نقره بودن معنای اسمی دارد، این ملازمه‌ی با این ندارد که بگوئیم آن یکی حتماً باید معنای حرفی داشته باشد، یعنی بگوئیم حتماً در درهم و دینار قدرت خرید باید معنای حرفی باشد!

می‌گوئیم در درهم و دینار دوتا معنای اسمی وجود دارد، هم طلا بودنش است و هم قدرت خرید بودنش. می‌رویم سراغ آن طلا و نقره‌ای که اصلاً مسکوک نیست، آنچه ملحوظ است بالاستقلال و به معنای اسمی همان طلا بودنش است و اصلاً قدرت خرید در آن منقح نیست اگر هم باشد آنجا به عنوان معنای حرفی مطرح است، این اشکالی است که بر این جواب وارد است. اشکال دیگر این است که آیا معنای حرفی و اسمی بودن فارق می‌شود؟! ما آنچه می‌خواهیم لحاظ کنیم، می‌گوییم عرف قدرت خرید را در این لحاظ می‌کند یا نه؟ لحاظ می‌کند یا به نحو اسمی یا به نحو حرفی، چه فرقی می‌کند؟ اینکه بگوئیم در پول کاغذی قدرت خرید را لحاظ می‌کند به عنوان یک معنای اسمی اما در درهم و دینار به معنای حرفی در نظر می‌گیرد. سَلَمنا که در درهم و دینار به عنوان یک معنای حرفی لحاظ می‌شود، اما مگر این فارق می‌شود؟ بالأخره این هم هست! اگر لحاظ بشود ولو به عنوان معنای حرفی باید اثر بر آن بار شود، یک وقت یک چیزی هست که اصلاً لحاظ نمی‌شود شما آنجا می‌توانید بگوئید این اصلاً لحاظ نمی‌شود، شما اگر بیائید یک بیانی بیاورید که در درهم و دینار قدرت خرید اصلاً لحاظ نمی‌شود این می‌تواند فارق باشد، بگوئید در پول کاغذی قدرت خرید لحاظ می‌شود، در درهم و دینار قدرت خرید لحاظ نمی‌شود، این می‌شد جواب باشد. اما اگر قبول دارید که این لحاظ می‌شود اما می‌گوئید به عنوان معنای حرفی لحاظ می‌شود، اگر عرف لحاظش هم بکند ولو به عنوان یک معنای حرفی باید اثر بر آن بار بشود، اثرش همین است که اگر با یک دینار قبلاً ده کیلو گندم می‌دادند اما الآن ده کیلو گندم با دو دینار است باید الآن دو دینار بپردازد.

حالا اگر دولت عوض شد و درهم و دینار از اعتبار افتاد؛ درهم و دینار دو حیث دارد، همان مطلب اولی که ما عرض کردیم، یک حیثش طلاست و حیث دیگرش مسکوک بودن است، ما عرض کردیم در هر دو حیث آن اسمی است، حالا اگر دولت از اعتبار افتاد مسکوک بودنش دیگر اعتبار ندارد و ضمان هم در آن وجود دارد، اما اینطور نیست که شما در دینار که الآن دارید وسیله‌ی مبادله قرار می‌دهید فقط حیث طلای آن باشد، الآن هم عرض کردم در این اشکال دوم که اگر واقعاً در درهم و دینار مسئله‌ی قدرت خرید اصلاً مطرح نباشد ارزش فقط برای طلا باشد، این جواب درست است. اما اگر شما می‌گوئید اینجا ارزش هم هست ولی به معنای حرفی است و معنای اسمی ندارد. اصل این است که لحاظ دارد، این دارد لحاظ می‌شود، حالا که لحاظ

می‌شود اینجا باید بر آن اثر بار شود. پس نتیجتاً این شد که در اینجا جوابی که داده شده قابل قبول نیست و این دو اشکالی که ما گفتیم هم بر آن وارد است، قبلاً هم به این راه هفتم سه اشکال ذکر کرده بودیم و این اشکال هم اشکال چهارم است که به نظر ما بر این راه هفتم وارد است. اشکال پنجم [3] این است که مستشکل می‌گوید ما قبول داریم که در پول کاغذ یا پول در اسکناس قدرت خرید به عنوان یک حیثیت تقییدیه برای پول است، به عرف که مراجعه می‌کنیم عرف قدرت خرید را به عنوان یک حیثیت تقییدی قرار می‌دهد بر خلاف اجناس دیگر، در اجناس دیگر مالیت حیث تعلیلی است اما در پول کاغذی مالیت، قدرت خرید یک حیث تقییدی است. اما مستشکل می‌گوید شما می‌خواهی این حیثیت تقییدیه را منشأ قرار بدهید برای ضمان در پول کاغذی، بگوئید اگر پول قدرت خریدش کم شد تلف کننده ضامن است، ما ادعایمان این است که نه! این حیثیت تقییدیه چه مالیتی در ضمان نقصان قیمت دارد؟ ما قبول داریم قدرت خرید حیثیت تقییدیه است اما این کفایت در ضمان نمی‌کند! چرا؟

در توضیح، مستشکل می‌گوید قدرت خرید از صفات اضافیه‌ی اسمیه است یعنی یک طرفش مال است، یک طرفش بازار و رغبت مردم است. مستشکل می‌گوید صفاتی که در یک شیء وجود دارد اگر این صفات فقط مربوط به خود مال باشد، اینجا متعلق ضمان است، شما یک فرشی را غصب کردید و این فرش را آوردید به حیات‌تان، در آفتاب پهن کردید و یک سال گذشته و رنگش از بین رفته، این صفتی است مربوط به خود مال، لونهاش از بین رفته و شما ضامن هستی. اگر یک مایعی را غصب کردید و به من منزل بردید و حالا طعمش خراب شد، ضامن هستید! این صفاتی که مربوط به خود مال است و به عبارت دیگر متعلق حق مالک واقع می‌شود موجب ضمان است، اما صفاتی که متعلق حق مالک نیست خارج از دایره‌ی قدرت مالک است، مثل اینکه حالا رغبت مردم به این مال کم یا زیاد بشود! آن زمانی که نعوذ بالله من رفق بدون اجازه‌ی مالک آوردم، مردم خیلی رغبت داشتند و پول زیادی می‌دادند، اما یک سال دست من مانده و الآن هم در بازار مردم رغبتی به این ندارند، مستشکل می‌گوید این گونه صفات - صفتی که مردم رغبت داشته باشند و یا بازار اقبال کند یا نکند - به مالک ارتباطی ندارد و متعلق حق مالک نیست، حالا که متعلق حق مالک نیست این دیگر ضمان آور نیست. خلاصه حرفش این است که این صفات اگر تقید در اینها به جهت تغییر در خود مال باشد، مرتبط به ذات مال باشد، مثل طعم و رنگ و ... این متعلق ضمان است، اگر تغییر به جهت یک امر خارجی و اجنبی از مال باشد مثل رغبت مردم، رغبت مردم نه ارتباطی به مالک دارد و نه ارتباط به ضامن دارد. ربطی به ذات مال هم ندارد، مردم یک وقتی از این مال خوششان می‌آید زیاد می‌خرند، یک وقت بدشان می‌آید و کم می‌خرند، اینها چون متعلق حق مالک نیست، در این ضمان وجود ندارد. این اشکال روحش برمی‌گردد به این معنای خیلی ساده‌ای و آن اینکه در دایره‌ی ضمان آن چیزی متعلق ضمان است که مربوط به اختیار ضامن باشد، یا مربوط به ذات مال باشد. اگر شخصی تصرف در مال کرد و این سبب شده که این مال رنگش را از دست بدهد، این سبب شده که این مال طعمش را از دست بدهد، اما اگر مردم نیامدند این مال را بخرند به این بیچاره چه ربطی دارد؟

این خارج از ذات مال است، خارج از اختیار این ضامن است، چیزی که خارج از مال باشد متعلق ضمان در ادله مال است، مال و ما يتعلق بالمال، چیزی که اجنبی از مال است شما می‌گوئید ضمان آور نیست! مثلاً ببینید آن زمانی که این آقا این مال را داد، مردم خیلی تعریف می‌کردند از این آقا، فرض کنید یک کسی یک طلای خیلی عجیب و غریبی داشته، مردم به اعتبار داشتن این طلا احترامش می‌کردند و تعریفش می‌کردند، دعوتش می‌کردند، بعد که حالا این طلا فاسد شد و دزد آن را برد مردم تحویلش نمی‌گیرند، کسی می‌آید بگوید که خود این جهت ضمان آور است؟ چه ربطی به ذات مال دارد؟ حالا توضیح اشکال این است که این مستشکل می‌گوید این مطلب مطلبی است خارج از ذات مال. در آخر اشکال مستشکل می‌گوید، اگر یک وصفی از اوصاف مثل شد اینجا بین ضمان در فرض بقاء عین و در فرض تلف عین ملازمه وجود دارد، اگر در فرض بقاء متعلق ضمان نیست در فرض تلف هم نباید باشد، شما اگر جنسی را برداشتید و خود جنس را آوردید و بعد خود جنس هم موجود است، اینجا می‌گویید این رغبت مردم به این جنس و عدم رغبت مردم در ضمان دخالتی ندارد. در فرض بقاء می‌گوئید اگر جنسی موجود است خود جنس را به مالک بده و در فرض تلفش هم نباید عدم ضمان باشد. پس اگر در فرض بقاء متعلق ضمان نشد در فرض تلف هم نباید باشد، چون علت ضمان در هر دو یکی است. اگر متعلق حق مالک است هم در فرض بقا و هم در فرض تلف باید ضمان آور باشد، اگر متعلق حق مالک نیست در هیچ فرضی نباید ضمان آور باشد. این خلاصه‌ی اشکال پنجم این را پیش مطالعه

كنيد، جوابش را هم پيش مطالعه كنيد.

وصلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1]. «أن هذه الخصوصية كما هي ملحوظة في الأوراق النقدية كذلك ملحوظة في الدرهم و الدينار من النقود الحقيقية؛ لأن حيثية نقديتها كقندية الأوراق من حيث ملاحظة العرف لقوتها الشرائية، و مجرد كون ذلك على أساس المنفعة الحقيقية في جنسها لا مجرد الاعتبار لا يوجب فرقا من هذه الناحية، و لازم ذلك جواز أخذ الزيادة في الدرهم و الدينار لدى نزول قوتها الشرائية، و لا أظن التزام أحد بذلك» السيد محمود الشاهرودي، مقالات فقهية، صص 79 و 80.

[2]. «و يمكن الإجابة عنه بالفرق بينهما من ناحية أن اعتبار العرف للقوة الشرائية في النقد من صفات المثل التي تدخل في الضمان إنما يكون في النقد الاعتباري لا الحقيقي؛ لأن نكته عرفا ليست مرتبطة بحيثية النقدية، و كون الشيء وسيلة للتبادل ليقال باشتراكه بين النقيدين بل مرتبطة بحيثية اعتبارية ماليته، حيث إن النقد الاعتباري إنما يضرب ليكون تعبيراً عن المالية و القوة الشرائية المحضة التي يعتبرها القانون، فتكون تلك القوة ملحوظة فيه بنحو المعنى الاسمي، بخلاف النقد الحقيقي حيث يمكن أن يقال فيه بأن قوته الشرائية ملحوظة فيه بنحو المعنى الحرفي، و بما هي من آثار خصوصيته الجنسية الحقيقية، فلا تلحظ عرفاً من صفات المثل زائداً على الجنس الحقيقي، و إن شئت قلت: إن وجود المنفعة الذاتية و الجنس الحقيقي في النقد الحقيقي، و كونه هو الملاك الأساس في ماليته و نقديته يجعل العرف يتعامل معه كما يتعامل مع الأجناس الحقيقية من حيث الضمان» همان، ص 80.

[3]. «أن القيمة السوقية و القوة الشرائية للنقد و إن كانت حيثية تقييدية عرفاً - أى قوام النقد و حقيقته بذلك حيث لا منفعة ذاتية له - إلا أن مجرد هذا لا يكفي لضمان التضخم و نقصان قيمته السوقية من قبل الضامن له؛ لأن هذه الصفة - أعنى القيمة السوقية للنقد - من الصفات الإضافية النسبية التي لها طرف آخر، و هو السوق و مدى رغبة الناس في النقد و تنافسهم عليه، و الصفات النسبية إن كان تغييرها و زوالها بتغير صفة أو منشأ لها قائم بنفس المال، كما إذا قلت رغبة الناس فيه، لزوال طعمه أو لونه أو تأثيره، فمثل هذا يكون مضموناً و من صفات المثل، لأن تلك الحيثية و المنشأ القائم بالمال يكون متعلقاً لحق المالك أيضاً، و أما إذا كان تغييرها لتغير طرف الإضافة الذي هو أجنبي عن المال و خارج عنه فلا معنى لأن يكون مضموناً، لأن ذلك الطرف لم يكن مملوكاً للمالك المال أو متعلقاً لحقه، كما إذا تصرف المتصرف في الجو فأصبح باردا فلم يرغب الناس في شراء الثلج مثلاً، أو عالج الناس بلا دواء بحيث لم يرغب أحد في شراء دواء معين، فإنه لا يكون ضامناً لمالية ماله، و كذلك الحال في القيمة السوقية للنقد فإن نقصانها يعنى أن السوق و الناس قلت رغبته فيه و لو لضعف الجهة المصدرة له، إلا أن المفروض أن تلك الجهة لا تزال متعدهة و معتبرة للنقد كالسابق، و إنما قلت رغبة الناس في اعتبارها كما تقل في السلع الحقيقية، فهذا تغير في جهة أجنبية عن حق المالك للمال، فلا وجه لأن يكون من صفات المثل و يكون مضموناً، و الشاهد عليه: أنه لو سبب بالدعاية، أو بأى سبب آخر إلى أن تقل رغبة الناس في تلك العملة فقلت قيمتها، بل حتى لو سبب ضعف الجهة المصدرة لها لم يكن ضامناً لنقصان قيمة النقود التي بأيدي الناس جزماً، مع أن هذه الصفة و الخصوصية لو كانت من صفات المثل و مضمونة بضمان المثل لزم أن يكون التسبب إلى زوالها عن العين المملوكة لمالكها موجبا لضمان قيمتها أيضاً، كما إذا تسبب إلى فساد أموال الناس أو تغير صفة من صفاتها الحقيقية المرغوب فيها. فالحاصل: هناك تلازم بين الحكم بضمان وصف من أوصاف العين المضمونة من باب كونه من صفات المثل في فرض ضمان العين و بين الحكم بضمانه مع بقاء العين إذا تصرف تصرفاً مؤدياً إلى زوال الوصف، فلا بد من الحكم بضمان نقصان القيمة في الفرض المذكور - و هو مما لا يلتزم به - أو الحكم بعدم ضمانه في فرض التلف أيضاً؛ لأن نكته الضمان فيهما واحدة، و هي كون تلك الصفة في المال متعلقاً لحق المالك، فإذا كان له هذا الحق، فالضمان في الفرضين، و إلا فلا ضمان فيهما أيضاً» همان، صص 80 و 81.